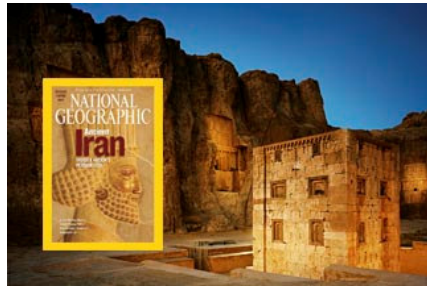




تارنمای فرهنگ ایران

www.farhangiran.com

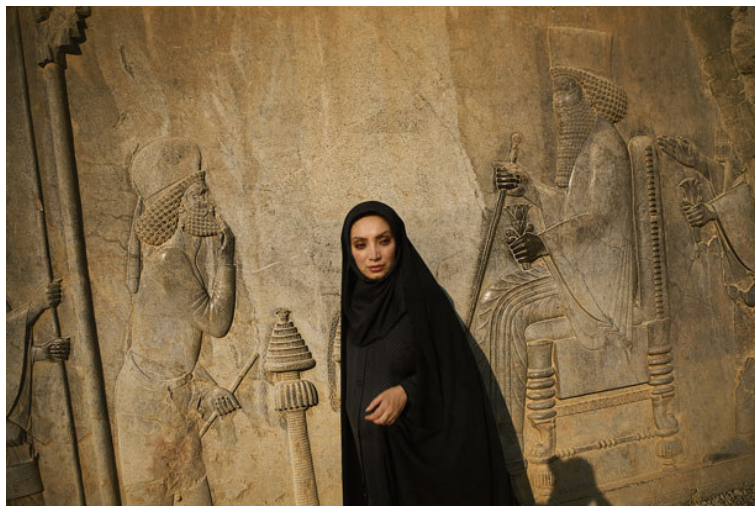
گوهرایران کهن، در اندیشه ی مردم نوآور ایران زمین



ماهنامه آمریکایی اینترنیشنال جئوگرافیک که همه ماهه در یک میلیون نسخه پخش می شود، و از ماهنامه های ارزشمند جهانی در زمینه ی همبودگاهی(اجتماعی)، رویدادهای تاریخی وزیستگاهی است، در شماره ی ماه اوت ۲۰۰۸ ترسایبی خود گزارشی درباره ی ایران کهن ازبانو(مارگریت دل گودیس) به زبان انگلیسی درج کرده است، که به کوشش یار فرهیخته مان دکتر فرمین، در فرانسه، به زبان پارسی برگردان شده است.

در این گزارش نشان داده شده است، که شکوهمندی وشناسه ی مردم ایران زمین هم چنان از فرهنگ کهن آن بهره می گیرد. مردمی که می کوشند فرمانروایی بزرگ و پیشتاز کهن را از نو زنده کنند.
دراین گزارش آمده است:

در تخت جمشید پایتخت باستانی شاهنشاهی پارس که اسکندر آن را به آتش کشید، بر سنگ های کنده کاری شده ی آن سربازی با جنگ ابزار نشان داده نمی شود، وهیچ نیزه یا سپر ویا هیچ جنگی به نمایش گذاشته نشده است. کنده کاری هایی که دیده می شود، گواه آن است که روندی زندگی بخش در جریان است، و مردم سرزمین های شاهنشاهی با آرامش گرد آمده اند وپیشکش هایی به همراه دارند، و دست های خود را با مهربانی بر دوش یکدیگر گذاشته اند. بنابراین پی می بریم، در دورانی که ددمنشی و ستمگری رواج داشته است، تخت جمشید پایگاه همگانی مردم آن زمان بوده، و برای بسیاری از ایرانیان، ویرانه های آن گواه زندگی پر شکوه نیاکان آنان است. این سرزمین پیشینه یی نزدیک به ۲۵۰۰ سال دارد، که نیمه نخست آن پارسی ونیمه دوم آن اسلامی است، و امروز در پی انقلاب اسلامی به جمهوری اسلامی کشیده شده است. جمهوری اسلامی نخستین دین سالاری در جهان است، و این پرسش پیش می آید، آیا یک کشور می تواند به گونه یی شایسته، ازسوی ملایان رهبری شود و کفرهای خداوندی را بر چنین مردمی روا دارند، که چنین گذشته یی با شکوه و ارزشمندی را داشته اند ؟



با آن که شاهنشاهی پارس جنگاور بوده است، با این همه یکی از با شکوه ترین و نیک اندیش ترین پادشاهی دوران کهن است، شگفت آور این که هنوز مردم خود را به نیمه ی گذشته ی خود که در سنگ نگاره ها برجای مانده است، نزدیکتر می بینند. شاید شناسه ی پارسی چیزی نباشد که بتوان آن را از دیگر شناسه جدا کرد؟ از سوی دیگر شناسه ی کنونی مردم ایران، پارسی، اسلامی و غربی است و این ناهمگونی آن را به یکی از دشوارترین سرزمین های جهان در آورده است.

آیا بازمانده ی اندیشه ی کهن پارسی در دل بستگی به زندگی (شراب، دلدادگی، سرود و آواز) به گونه یی شگفت انگیز در پرهیز کاری، پرستش و فرمانبرداری، در برابر رنج های دینوی اسلامی که به مانند برنامه ی رایانه یی پنهان وبا آرامش به نمایش گذاشته شده است، درآمده است. می خواهیم بدانم واژه ی پارسی برای مردم ایران چه آرشی (معنی) دارد؟ در سال گذشته در بازدید ایران، دیدم مردمی که از بازرگانی آزاد با کشور های جهان بی بهره شده اند، و در کشور های غربی (رهبرانش) دارای چهره ی اهریمنی هستند، و در جنگ فزاینده با واشنگتن بوده، هراس افکن و آدمکش هستند و می خواهند جنگ ابزار هسته یی بسازند.

گذران زندگی به شیوه ایرانی

تهران پایتخت ایران، شهری پر کشش، ولی دود آلود، در دامنه ی کوه های البرز جای گرفته و بسیاری از ساختمان های آن با آجرهای کوچک و آهن ساخته شده است، می بینم خانه های کوچک در کنار هم ساخته شده است، و در میان آن ها ساختمان های بلند نیز سر به سوی آسمان کشیده اند، و پاره یی از آن ها نیمه کاره مانده اند.

تهران که در گذشته با داشتن باغ های میوه زبازد همگان بود، بسیاری از آن ها پس از جنگ رها شده و از میان رفته است، ولی باغ های کوچک زیبا با درخت های میوه، آب نماهایی پر از ماهی و فواره و مرغ های خانگی دیده می شود.

هنگامیکه در ایران بودم، دو تن از دانشگاہیان آمریکایی ایرانی تبار، که برای دیدار از سرزمین نیاکان خود آمده بودند، به دستاویز براندازی حکومت در بازداشت به سر می بردند، شاید آزاد شده باشند.

ولی اگر مردم از من بپرسند، که از رفتن به ایران ترس نداشتی، باید بگویم من نیز شاید، به دست آویزی زندانی می شدم. از سوی دیگر باید یاد آور شوم، در ایران میهمان بودم، و میهمان در این کشور جایگاه والایی دارد، با بهترین میوه ها پذیرایی می شود، بهترین جای نشستن را به اومی دهند. در آنجا در برخورد با مردم " تعارف " جایگاه ویژه یی دارد. میهمان نوازی، خواستگاری، زندگی خانوادگی و گفتگوهای

کشورمداری(سیاسی)، نهاد هایی است که نوشته نشده است، ولی مردم بر آن ها ارج می گذارند. واژه تعارف از ریشه واژه «عَرَفَاء» از زبان عربی بر گرفته شده است ولی "تعارف" در آرش شناخت و آگاهی است. ویلیام بیمن، ایران شناس دانشگاه مینه سوتا می گوید، "تعارف" در چم کم ارزش کردن خود و گرامی داشتن دیگری است، و می افزاید که در بنیاد اندیشه یی پارسی است. او آن را چنین بازگو می کند "کوشش برای فروتنی" ولی به گونه یی بسیار دل پذیر و زیبا، در کشوری چون ایران که ارج نهادن به دیگران نهادین است، برابری مردم را به گونه یی شگفت انگیز آسان می کند. هر جا که می رفتم، مردم بر آن بودند که همه ی نیازهای میهمان برآورده شود، و میهمان کمبودی نداشته باشد. هنگامی که دو تن با هم گپ می زنند سخنان آن ها شیرین و دلنشین است.

با دیدن سنگ نگاره ها (در تخت جمشید)، می توانم برنامه جشن و بازدید سالانه مردم را که در سده ی ششم پیش از ترسایب برگزار شده است، به خوبی دریابم، مردم در جلوی دروازه ی تخت جمشید به گونه یی آراسته ایستاده اند، و برای این که چه کسی نخست به درون کاخ برود "تعارف" فروتنی پایان نا پذیری داشته اند. آرام بودن و فروتنی سرمایه ی بزرگی است.

رضا دقتی، فرترگر ماهنامه ی جئوگرافیک است و در گذشته در زندان بوده و اینک در فرانسه زندگی می کند، می گوید: "این چیزی است که تقیه خوانده می شود - هرگز نیت یا هویت واقعی خود را نشان ندهید. اطمینان حاصل کنید که خود را در معرض خطر قرار نمی دهید، زیرا در طول تاریخ مان خطرات زیادی وجود داشته است".

سرزمین به مانند سرنوشت

در درازای رویدادهای گذشته در ایران، جنگ ها و تاخت و تاز ها شده است، نمونه ی آن نوجوانانی که در دهه ۱۹۸۰ ترسایب کلیدهای پلاستیکی بهشت بر گردن داشتند، و با گذشتن از میدان های تله های جنگی نبود شدند، فرنود بنیادی این داستان ها سرزمین است. اگر راهی را که از مدیترانه به پکن، و یا از پکن به مصر و یا از پاریس به هندوستان بکشید، همه ی این راه ها از ایران می گذرد. این سرزمین جایگاه برخورد فرهنگ و بازرگانی خاور و باختر بوده است.

در درازای بیست و شش سده، ایران مرکز بازرگانی و فرهنگی و همچنین جنگ ها بوده است، بیگانگان بار ها به این کشور تاخته اند، ترک ها و مغولان چنگیز خان بر ایرانیان چیره گردیدند.

شاهنشاهی ایرانیان بار ها از میان رفت، ولی دوباره بر پا گردید. هخامنشیان، اشکانیان؛ و سپس فرمانروایی ساسانیان، که در پیش از سده ششم ترسایب، بدست قبایل عرب و دین تازه اسلام، به زانو در آمد.

تازش عرب ها، از بزرگترین جنبش های تاریخ می باشد. و سرنوشت ایران را دگرگون کرد، ولی ایرانیان توانستند شناسه ایرانی خود را نگهدارند، و خود را از دیگر کشورهای جهان عرب و مسلمان جدا کنند.

یوسف مجیدزاده، باستان شناس برجسته ی ایرانی می گوید، ایران کشور بزرگ و بسیار کهن است، و به همین انگیزه دگرگون کردن اندیشه و شناسه ی مردم کار ساده یی نیست. ایرانیان دوست دارند بگویند هنگامی که بیگانگان بر این کشور تاختند، ایرانیان تازنده نشدند، تازندگان ایرانی شدند.

اسکندر پس از دست یافتن به تخت جمشید پایتخت هخامنشیان، شیوه ی زندگی و ارزش های فرهنگی این کشور را پذیرفت، و همسر پارسی برگزید (رخساره)، و به سربازان خود دستور داد در یک پیوند زناشویی همگانی همین کار را انجام دهند.

ایرانیان می گویند توانایی همزیستی با دیگران را دارند، و پیش از آن که تازندگان، شناسه ی آن ها را از میان ببرند، آن ها فرهنگ ایرانی به خود می گیرند، این نرمنش فرهنگی در نزد پارسیان نهادینه است.

به آرتا خوش آمدید

کهن ترین گزارش ها در باره ی زندگی مردم در سرزمین ایران، پیشینه یی بیش از ده هزار سال دارد. نام کشور را از واژه ی آریایی گرفته اند. آریایی ها نزدیک به ۱۵۰۰ پیش از ترسایی در این سرزمین جای گرفتند. هنوز باید ده ها هزار جای باستانی، کند و کاو شود. یکی از یافته های باستانی که همه را برانگیخته است جیرفت است. در سال ۲۰۰۰ به دنبال آمدن تندآبه در آن سرزمین، در کناره نیمروز خاوری هلیل رود، هزاران گور کهن از زیر خاک بیرون آمد. کاوش جیرفت یک سال و نیم است که آغاز شده است. هنوز چیزهای ارزنده یی به دست نیامده است. تنها یادمان ارزنده در این کند و کاو ها، سر مفرغی بزی است که شاید ۵۰۰۰ ساله باشد. گفته می شود جیرفت یکی از کهن ترین شهرمانی ها (تمدن) هم زمان با میانرودان (بین النهرین) است.

یوسف که باستان شناس و کارشناس یاد مان های تاریخی سه هزار سال پیش از ترسایی است، رهبری این کاوش ها را به دوش گرفته است، او فرنشین (رئیس) دانشکده باستان شناسی در تهران بوده است، با روی کار آمدن اسلامی ها کار خود را از دست داد و به فرانسه رفت. او می گوید با گذشت چندین سال دوباره همه چیز دگرگون شد، و باستان شناسی از سر گرفته شد، و او نیز به جیرفت فراخوانده شد، وی بر این اندیشه است، که شهرمانی به دست آمده، همان دوره ی فراموش شده دوره ی مفرغ، آرتا در ۲۷۰۰ سال پیش از ترسایی می باشد، که برابر افسانه ها، ساخته های ارزنده ی آن به میانرودان فرستاده می شده است. ولی هیچ فرمودی برای استواری آن ندارد. پژوهشگران دیگر به چنین پنداری شک دارند. از او پرسیدم چه چیزی می تواند این شک را از میان بردارد، او آرزومندانه لبخندی زد و گفت: "چیزی معادل یک کمان حکاکی شده که بر روی آن نوشته شده باشد" به آرتا خوش آمدید.

چشم انداز برای کند و کاو هزاران جای دیگر امیدوارکننده نیست، در ایران خوراکی گران است، و بازار کار خوب نیست، دیوان سالاری گسترده و دست و پا گیر و درمان ناپذیر است، دزدی کارمندان به گونه یی که سه تن به من گفته اند، یک "راز آشکار"، بدتر از همیشه و "نهادینه شده" است.

یوسف گفت کشور به هزاران چیز نیازمندا است، و به درستی باستان شناسی بر دیگر نیازمندی ها برتری ندارد. از هنگامی که در جیرفت کاوش ها آغاز شده است، همه ی استان های کشور خواهان کاوش های باستان شناسی شده اند، و هر شهر کوچکی می خواهد به مانند جیرفت نام آور شود، و سرفرازانه با آن همچشمی داشته باشند.

یوسف که روی نیمکت چرم ساختگی دفتر کار ناشر نوشته هایش نشسته بود، و به رویا های شیرین فرورفته بود، گفت ایرانیان همیشه چنین بوده اند، و این فرایند جایگاه سرزمینی آنان است، هنگامی که بر ایران می تاختند، ایرانیان به کجا می توانستند بروند، به کویر؟ هیچ جایی نبود که آرامش خود را به دست آورند " آنها در جای خود می ماندند، روزگار را می گذرانند، به وانمود کردن می پرداختند و تعارف می کردند. به گفته یوسف " این درخت در اینجا ریشه های بسیار عمیق دارد. شاخه های دیگر در اینجا و آنجا ریشه دوانند، ولی اگر آن شاخه ها را ببرید، ریشه در اینجا همین است."

دلتنگی برای ابر نیرومند بودن

آنچه از روزگار کهن برای ایرانیان بر جای مانده است، آزادی و برابری مردم است، و از غرب و یونان گرفته نشده است، این اندیشه در ایران و از سده ی ششم پیش از ترسایی، در دوره ی فرمانروایی کورش بزرگ، و شاهنشاهی پارس بنیاد هستی یافته است، آشکاری شود. کورش که مردی بی باک و فروتنی نام آور بود، در سال ۵۳۹ پیش از ترسایی یهودیان را که در بابل به بردگی در آمده بودند، آزاد کرد و آن ها را یاری کرد که به اورشلیم برگردند و نیایشگاه خود را بسازند. این شاهنشاهی در دوره ی کورش، در برگیرنده ۲۸ تیره ی جداگانه بود، و در زیر درفش پادشاهی که پایتخت آن پاسارگاد، و سپس تخت جمشید بود با بردباری زندگی می کردند. کورش نخستین پادشاهی است که آزادی و آزادی دینی، فرهنگی، زیستگاهی و همزیستی را فرمان داد. این شاهنشاهی در دوره ی داریوش جانشین او به بزرگ ترین پادشاهی آن زمان درآمد، و از مدیترانه تا رودخانه ایندس گسترش یافت، به درستی پارس نخستین ابر نیرومند جهان شد.

شما در سنگ نگاره های تخت جمشید، می توانید مردم گوناگون را ببینید، که شناسه میهنی آنها با پوشاک هایشان نمایان شده است، و دور هم گرد آمده اند تا بنام مردم یک کشوریکتا جشن بگیرند. بنابراین شاید پارسی ها نخستین ابر نیرومند جهان بودند

سعید لیلان پژوهشگر سیاسی و اقتصادی، در تهران گفت، ما این کمبود را داریم و دوباره می خواهیم ابرنیرومند شویم و آرزوی دست یابی به نیروی هسته یی در این راستا است.

فرنام خیر ها برای ما آشنا است، گزارش پذیرفته شده ی سازمان جاسوسی امریکا "ناشنال انتلیجنسی استیمیت" نوشته است که در دسامبر گذشته برنامه ی ساختن جنگ ابزارهسته یی در ۲۰۰۳ بازایستاده است، ولی ایران برنامه ی توانمندی (غنی ساختن) اورانیوم را برای ساختن جنگ ابزار هسته یی همچنان دنبال می کند. برای باز داشتن ایران سازمان ملل، ایران را در تنگنا گذاشته و از بازرگانی و داد و ستد ایران جلوگیری می کند. محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران، که تند رو و کور خرد است، هم چنان برنامه ی نیروی هسته یی را دنبال می کند، سخنان او سرشار از بیزاری و هراساندن اسرائیل که در نزدیکی ایران است، می باشد و همواره کشتار یهودیان (هولوکاست) را نادرست می داند، و جنگ ابزار و بایستگی ها (مهمات) برای گروه های تند رو اسلامی به عراق می فرستد، و این ها برای نابودی نیرو های آمریکا یی در عراق و نیروهای عراقی به کار برده می شود.

سعید لیلان مردی باریک اندام است و پیراهن آهاری برتن دارد و آستین هایش را بالا زده است، و در دفتر زیبای خود در کنار چراغ رومیزی که بسان توتک (طوطی) کاکل دار است، نشسته بود، گفت: "در یک دوران، مساحت کشور سه برابر مساحت کنونی آن بوده و به مدت بیش از هزار سال یک ابرقدرت با ثبات بوده است. طی قرن ها، پیرامون این امپراتوری، کوچکتر شده ولی این دلتنگی برای ابرقدرت بودن که با واقعیت بسیار در تضاد می باشد" به خاطر تاریخ آن است.

و امروز سرزمین های پاکستان، افغانستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، ترکیه، اردن، لبنان، اسرائیل، مصر، آران (قفقاز)، گرجستان و عراق یکی پس از دیگری از آن جدا شده اند، ریشه ی این کمبود ها را باید در رویدادهای گذشته ی آن جستجو کرد.

بار دیگر به شالوده ی فرمانروایی کورش می پردازم. فرمان کورش که بر روی استوانه یی گچی و به دبیره ی میخی نوشته شده است، و اینک در "موزه بریتانیا در لندن نگهداری می شود، یکی از بزرگترین نشانه ی شهرمانی (تمدن) است و نمونه ی دیگری از آن در راهروی اشکوب دوم سازمان ملل است. نوشته ی روی آن نخستین فرمان آزادی و برابری مردم جهان است، در این فرمان آزادی دینی، برابری نژادی بازگو

شده است، و بهره کشی از دیگران، بردگی و هرگونه سرکوب، گرفتن به زور داراک مردم و یا خودداری از پرداخت بهای آن جلوگیری شده و سرزمین هایی که زیر درفش کورش هستند، برای آینده خود آزادند، و می افزاید برای فرمانروایی به هیچ روی به جنگ روی نخواهم آورد. این فرمان هزار سال پیش از فرمان "مگناکارتا" می باشد.

شیرین عبادی وکیل دادگستری و برنده ی جایزه نوبل در ۲۰۰۳ ترسایی گفت، برای این که ایران را به درستی بشناسید فرمان کورش را بخوانید. به دفتر کار او که در ساختمانی در مرکز تهران بود، رفتیم، در آن نسک های زیادی کنار هم چیده شده بود، او نمونه کوچک زرین فرمان کورش را که در آوند شیشه یی گذاشته بود به نزد من آورد، گویی نوزادی رابه من نشان می دهد، او گفت: "چنین عظمتی همانند عظمت این کتیبه بارها در ایران به نمایش گذاشته شده" و مردم جهان از آن چه در این فرمان آمده است آگاهی ندارند، و افزود هرگاه به کشور های دیگر می روم، مردم از شنیدن این که ۶۵ در صد دانشجویان ایرانی دختران هستند در شگفتی می مانند، و یا با دیدن معماری و نگارگری های ایران، آنها را با ناباوری نگاه می کنند، دیدگاه آنان در باره ایران، چیز هایی است که در این سی سال گذشته دیده و شنیده اند: انقلاب اسلامی، نبودن آزادی برای مردم، بویژه برای زنان، و برنامه انرژی هسته یی، و درگیری با کشور های غربی. بسیاری از آنان از گذشته هزاران ساله ایران چیزی نمی دانند. ایرانیان کوشیدند تا مانند تازیان نباشند. پس از آمدن عرب ها و مسلمان شدن ایرانیان « ما در نهایت بسوی جریان شیعه روی آوردیم، و مانند عرب ها سنی نشدیم، ما ایرانی ماندیم، یعنی مسلمان ولی، نه عرب » (۱)

در گفتگویی که با ایرانیان داشتم، نخستین چیزی که می خواهند مردم جهان بدانند، این است که ما عرب نیستیم، و می افزودند که ما آدمکش نیستیم و گفتگو ها به نژادپرستی ایرانی کشیده می شد. اگر درآمد ایرانیان از مردم پاره یی کشورهای عربی به مانند دویی و قطر کمتر است، با این همه خود را جدا از آن ها می دانند، و با بزرگداشتی که از فرهنگ و رویدادهای گذشته (تاریخ) می کنند به این برداشت جان می بخشند. آن ها تازیانی را که به ایران تاختند، بادیه نشینانی می دانند، که در چادر زندگی می کنند، و چون فرهنگی نداشتند، فرهنگ ایرانی گرفتند، و با شوری که تازیان را سرزنش می کنند، چنین پنداری که ترک تازی آن ها هفته ی گذشته انجام شده است.

بانویی را در جشن زناشویی دیدم، که مانند ستاره سینمای سال های پیش بود، و همسر زنده دل و پیراسته اش، جامه یی سفید بر تن داشت و سیگار می کشید. زمانی نگذشته بود، که تازیان را به باد سرزنش گرفت، و افزود از هنگامی که تازیان بر ایران تاختند، دیگر همان مردم نیستیم، و آن چنان دست خود را در هوا گره کرده بود، که گویی می خواهد گردن کسی را بشکند.

در این جشن با علی، که دبیر زبان انگلیسی بود آشنا شدم. او گفت از میان رفتن شاهنشاهی ایران هنوز در بینش و خردمندی مردم کار ساز است. هنگامی که در بیرون شهر به سوی خانه اش می رفتیم، و خودرو ها را پشت سر می گذاشتیم، او گفت پیش از تاختن آن ها، ما ابر نیرومند بودیم و دارای شهرمانی (تمدن) بودیم، آن ها نسک ها را سوزاندند، به زور و ددمنشی به زنان دست درازی کردند، و در درازای ۳۰۰ سال، ما پروانه نداشتیم به پارسی سخن گوئیم، و به پادافره آن زبان را از گلوی ما بیرون می آوردند.

فرهنگ فردوسی

ایرانیان در همه جا پارسی سخن می گویند، این زبان تا اندازه یی تازی شده است، ولی ریشه ی آن بر زبان کهن پارسی استوار است. یک چامه سرا در سده ی دهم زبان پارسی را از فراموشی و نابودی، رهایی بخشید. فردوسی به مانند هومر برای یونانیان است. ایرانیان سراینندگان خود را ستایش می کنند. در میان آن ها از رومی، عمر خیام، سعدی و حافظ باید یادآور شوم. کتابش برای دلدادگی و زندگی اگر بیشتر از قرآن نسک

مقدس مسلمانان نباشد کمتر نیست. هنگامی که ایرانیان سرکوب می شدند، و نمی توانستند اندیشه ی خود را بازگو کنند، سرایندگان با زیرکی اندیشه ی آنان را با راز، در پوشش واژه های پنهان بازگو می کردند.

یوسف می گوید گاهی هم آن ها را می کشتند، ولی آن ها برای بازگویی اندیشه ها، همه ی دشواری ها را می پذیرفتند. امروز در ایران تیره های گوناگون، با گویش های کردی، بلوچی، ترکمن و آذری گپ می زنند، ولی همگان به زبان پارسی نیز سخن می گویند. زبان پارسی کهن ترین زبان زنده ی جهان است.

فردوسی سراینده یی ابرمرد است، مسلمانی (۲) بود که از برتری تازیان رنج می برد. او برای سرودن شاهنامه سی سال رنج را بر خود آسان کرد، و به کمترین واژه های تازی شده با استادی و چیره دستی داستان های دلیری ایران را در شاهنامه یا نامه ی شاهان سروده است. او در پژوهش گسترده و پیگیر، رویدادهای سی دودمان پادشاهی را از بر تخت نشستن پادشاهان، مرگ آن ها، شکست ها، نابودی ها و در پایان پیروزی تازیان و سیه بختی مردم بازگو کرده است. دلیر ترین پهلوان رستم است، او دارای چهره ی پهلوانی، سرشار از دلاوری و راست کرداری و رهایی بخش مردم است،

او تهمتنی ترفندباز است. دیک دیویس، استاد پارسی شناس دانشگاه ایالتی اوهایو، که شاهنامه را به زبان انگلیسی برگردانده است می گوید: داستان های رستم افسانه های مردم ایران است، و به گونه یی ایرانیان خود را آن چنان می بینند.

دلیران پیلتن در داستان های شاهنامه، همیشه از دیدگاه فرخویی، برتر از شاهانی هستند که از آن ها فرمانبرداری می کنند، و یا نیکمردانی هستند که فرمانبردار فرمانروایان ناتوانند. شاهنامه سرشار از این اندیشه است، آن ها یی که در فرخویی (اخلاق) شایسته ترین برای فرمانروایی هستند، کمتر به ان دلبستگی دارند، و به جای آن زندگی خود را در راه مردم دوستی، خردمندی، سرنوشت مردمان، و به خواسته های دریافت نشدنی خداوند می گذرانند.

نخستین شاهنامه ی دست نویس، زمان زیادی است که از میان رفته است، و تنها شاهنامه های رونویسی شده برجای مانده است. در کاخ گلستان در تهران شاهنامه ای دست نویس است که به سال ۱۴۳۰ ترسایی دست نویسی شده است. بانوی جوانی بنام بهناز تبریزی آن را نگهداری می کند. او میز بزرگی را پاک کرد و آن را با پارچه ی سبز رنگ پوشانید، و از تالاری که دیوار آن در برابر گلوله آسیب پذیر نیست، و دارای زنگ آگاه کردن برای آتش سوزی است، و دارای دستگاه سامان دادن هوا می باشد، از درون گنجه یی بیرون آورد، پیش از آن که شاهنامه را روی میز بگذارد، پارچه ی مخملی قرمزی بر روی پارچه ی سبزی که پیش از روی میز پهن کرده بود گسترده، ایرانیان برای هر کار آیین ویژه یی بکار می برند، از من خواست با پوششی بر دهان و بینی خود بگذارم، تا از پرتاب آب دهان و نفس تند چیزی روی نسک نیفتد، و خود با دستکش سفید و به آرامی برگ های آن را جا به جا کرد، و من با یک ذره بین ۲۲ رخساره را نگاه کردم، آن ها جلوه هایی از داستان های شاهنامه را نشان می داد، و بازگو کننده ی اندیشه ی همگانی بود. کسی را به درختی بسته بودند، و چشم به راه سرنوشت خود بود. رستم ناآگاهانه پسر خود را می کشد، مردانی سوار اسب با نیزه با دیگران که بر پیل سوارند نبرد می کنند. همه ی این رخساره ها با ریز بینی از جوهری که از خرده های سنگ و با گلبرگ ها آمیخته و کشیده شده بود.

گفته می شود در کوچه و بازار، هر کس به هر فرهیختگی که باشد، سروده هایی چند از شاهنامه را از بر می خواند. در دانشگاه ها، در خانه ها و در پاره یی چایخانه های دیرمانه (سنتی) شاهنامه خوانده می شود. مانند چایخانه خیابان آذری در جنوب تهران، دیوار های این چایخانه

پوشیده از نگاره هایی از شاهنامه بود. مانند کشته شدن سهراب به دست رستم. شاهنامه خوانی (نقالی) داستان شور انگیزی را یک تنه بازگویی می کرد، سپس نوازندگان ترانه های دیرمانه می نواختند، با شادمانی سروده های دلدادگی برای زن و یا خداوند را می خواندند. مردم در پشت میزهای دراز و یا روی نیمکت هایی پوشیده از فرش های ایرانی، کنار یکدیگر نشسته بودند و سیگار های کوچک مارک بهمن می کشیدند، و با کف زدن خنیاگران را همراهی می کردند. در این میان شاگرد چایخانه خرما، شیرینی و چای در استکان های کوچک به باشندگان می دادند، و به دنبال آن، کباب، دوغ، ترشی و سالاد لبو می آوردند.

کودکان روی میزها دست افشانی می کردند، و مشتریان با کف زدن و برداشتن نگاره آنان؛ با دوربین، تلفن های همراه خود، به آنان پشتگرمی می دادند.

آن ها نمی توانند از اندیشه ی ما آگاه شوند

با سپاس از فردوسی، پیوسته زبان خود را داشته اند، زبانی که آن ها را به هم پیوند داده است، و از مردم دیگر جدا نگهداشته است، و کوشیده اند تا از فرهنگ کهن خود پاسداری کنند. نگاهی به سال نو و نوروز کنیم. سیزده روز (فروردین) روز جشن است، و در این روز ها همه چیز دگرگون می شود، مردم سرود می خوانند، پایکوبی می کنند، و می خورند، و در آخرین چهارشنبه ی سال، آتش می افروزند، و از روی آن می برند. این جشن به گونه یی مانند جشن سپا سگزاری است، که روز و شب برابر می شود. جشن نوروز، جشن آمدن بهار است. این جشن، از آیین زرتشت برجای مانده است. آیین زرتشت بر سه بنیاد نیکی، آزادی اندیشه و داوری پایانی می باشد. آیین زرتشت کهن تر از سه دین یهودی، ترسایی و اسلام است. هنگامی که تازیان به ایران آمدند، چیزی را که آوردند ستایش خدای یگانه بود. پارسیان بیش از هزار سال بود که خدای یگانه را ستایش می کردند.

از سال ۱۹۷۹ ترسایی، اسلامی ها کوشیده اند، از والایی نوروز بکاهند، و آن را با جشن های دیگر به مانند زاد روز علی رهبر شیعه جایگزین کنند. دوستم علی گفت آنها پاسدار آوردند، و مردم را بازداشت کردند. ولی نتوانستند نوروز را نابود کنند، زیرا ۲۵۰۰ سال است که ما نوروز را جشن می گیریم. آنها نمی توانند ما را از این کار ها باز دارند، آنها نمی توانند، آنچه در اندیشه ی ما است دریابند.

از سال های آغازین سده بیستم، هنگامیکه دانسته شد، ایران بر روی سر چشمه های نفت شناور است، و دارای گنجینه ای با بیش از ۱۳۵ میلیارد بشکه نفت می باشد، و پس از عربستان سعودی دومین کشور نفت خیز جهان است. هیچگاه نه فرمانروایان ایران، و نه کشور های ابر نیرومند بیگانه، هرگز از دست یازی در کار های کشور کوتاهی نکرده اند.

ایران در کناره رود خانه (اروند رود) و شاخه (خلیج) پارس می باشد، که در آنسوی این آبها، بزرگترین گنجینه نفت جهان، در چاه های نفت عراق، کویت، عربستان سعودی و امارات عربی جای دارد. در بخش جنوبی تنگه هرمز، گذرگاه، زر (طلا)ی سیاه، بسوی بازار های جهان می باشد. ایران در جایگاهی راهبردی است، و می تواند با بستن این تنگه، گذر نفت را بسوی کشور های غربی دشوار سازد، و یا نفت خود به کشور های دیگر بفروشد.

در سال ۱۹۵۳ ترسایی، نفت سرچشمه جنبشی گردید، که در پی آن به براندازی دولت محمد مصدق، نخست وزیر برگزیده شده و مردمی انجامید. این براندازی با همکاری دولت انگلیس و سازمان (سیا) ی آمریکا انجام شد. (۳)

پس از جنبش ملی شدن نفت در کشور، مصدق، کارکنان انگلیسی شرکت نفت انگلیس- ایران « بریتیش پترولیوم، آینده» را از کشور بیرون راند، که در پی این کار، ایران از سوی انگلیس ها در تنگنای اقتصادی، گذاشته شد.

در میانه جنگ سرد، آمریکایی ها نگران روی کار آمدن یک حکومت کمونیستی، با کمک شوروی ها همسایه بزرگ شمالی در ایران بودند، که می توانست توازن نیرو ها را به زیان غربی ها، در این بخش از جهان بر هم زند.

کودتایی برای براندازی دولت مصدق، بنام رمز « تی پی آژاکس» از سوی کرمیت روزولت جوان، از سازمان (سیا) ی آمریکا، نوه تئودور روزولت و اچ نورمن شوارتزکف، برنامه ریزی شد.

اچ نورمن، پدر ژنرال شوراتسکف فرمانده نیرو های همگروه، در جنگ با عراق در سال ۱۹۹۱ بود. این دو تن می بایستی شاه را نیز با خود در این برنامه هم رای کنند.

این برنامه از سفارت آمریکا در تهران رهبری می شد. همان جایی که در سال ۱۹۷۹، هنگام به گروگان گرفتن ۵۲ تن آمریکایی بنام « لانه جاسوسی» نامیده شد.

از دید ایرانیانی مانند شبین رضایی، که روزنامه رایانه یی (پرشین میورر) را برای رواج شناسه ی فرهنگ ایران به راه انداخته است، پیروزی برنامه « تی پی آژاکس» راه را برای فشار های سیاسی و واپسگرایی اسلامی باز کرد. او گفت: من بر این اندیشه ام، که اگر به ما زمان داده می شد، تا مردم سالاری داشته باشیم، می توانستیم نیویورک خاورمیانه، بشویم، نیویورک آسیا، کانونی برای سرمایه گذاری، ساختاری، بازرگانی و فرهنگ و اندیشه ی نوین، به جای چیزی که امروز هستیم باشیم.

شبین گفت، پارس، رستم، کورش بزرگ و کتیبه فرمان آزادگی او، آن چیزی است که ما هستیم، چیزی که ما نماد آن هستیم و این همان است که ایرانیان می خواهند به آن برسند.

برای خشنودی خداوند

شاه برای شناسه ی ایرانی، روش خود را داشت. او برای ارج دادن به پرسپولیس و کورش جشن گرفت، و همزمان با گسترش پوشاک، خنیاگری، و رفتارهای غربی، و سود بازرگانی در ایران گام برداشت، ولی آن ها کارهای بنیادی نبود.

در سال ۱۹۷۱، برگزاری جشن های با شکوه ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در ایران و کوششی که برای والایی مردم نمود، برآیندی وارونه داشت. و آتش خشم مردم را برانگیخت. در کنار پرسپولیس شهری با چادرهای گران بها، که در هریک از آن ها گرمابه یی از سنگ مرمر بود، خوراک ها یی که با هواپیما از پاریس آورده می شد، و سیاهه یی از سران کشورها و بزرگان جهان فراهم ساخت. به گونه یی آشکار شاه دست به نوآوری گزاره و تند دست زد، و مردم با او هم آهنگ نبودند.

فرین زاهدی، استاد دانشکده ی هنرهای زیبا در تهران گفت، ما غربی شدیم، ولی این دگرگونی رو بنایی بود و ژرف نبود، زیرا مردم فرهنگ غربی را نمی شناختند، مردم بر این باور بودند، که فرهنگ غربی به فرهنگ ایرانی آسیب رسانیده است. در راه پیمایی های خیابانی و در روزنامه ها بر این کارها شوریدند، هرکس از آنچه می گذشت برداشت های نادرست می کرد، ساواک که در سال ۱۹۵۷ از سوی کارشناسان آمریکایی و اسرائیلی سازمان یافته بود، فشار ها را بیشتر کرد. گفته می شود، دست کم صد تن از سوی ساواک کشته شدند، و بسیاری از مردم زندانی، شکنجه و یا به جاهای دیگر فرستاده شدند، و بیش از هزار تن در راه پیمایی های خیابانی از سوی ارتش کشته شدند.

بنابراین هنگامی که در پایان سال ۱۹۷۰ ترسایی آیت الله خمینی می گوید، مردم را از آخرین بندگی رهایی خواهد داد، از این سخن پردازای او مردم به جنبش درآمدند. چندی پس از نوآوری های زیاده ی شاه، آشکار شدن دین به مانند پاکسازی شناخته شد.

فروشنده ی فرش به نام ارشاه، می گوید: از نگر سرشتی بسیاری از ایرانیان مذهبی نیستند، از این رو به مسجد نمی روند و روزه نمی گیرند، آن ها جان و روانی توانا دارند، و بیشتر به آیین کهن زرتشت گرایش دارند، آن ها دستورهای خوارکننده ی (اسلامی) و این که برای شناختن خداوند نیاز به یک ملا است را پذیرا نیستند، و با این زبانزد پارسی که می گوید، خود شناسی، خدانشناسی است، گرایش های دینی برای آن ها درونی است.

در آغاز ایرانیان تنها گمان به گسترش اسلام در زندگی همگانی و همبودگاهی (اجتماعی) داشتند، نمی خواستند با آنان در زمینه ی دینی این چنین سختگیری شود، زیرا در قرآن آمده است، که مردم را نباید برای پذیرفتن دین ناگزیر کنند.

از سوی دیگر، به درستی مردم نمی خواستند که ملاها فرمانروایی کنند، دادگستری را از آن خود سازند، و بازرگانی کنند، و به زندگی روزانه ی مردم دست اندازی کنند، و بگویند چگونه به گرمابه بروند، چگونه زناشویی کنند.

چندی است که در پایتخت، پاره یی از کیفر های های دوران سیاه(اسلام): سنگسار کردن، دارزدن، بریدن انگشت و دیگر اندام بدن، انجام نمی شود، ولی در شهرهای دیگر همان کیفر ها را به زور به کار می برند، زیرا بر این باورند، که در دین همه چیز برای خدا و رفتن به بهشت است. برخی از ملایان هنوز به این کیفر ها بنام الله و بهشت باور دارند. علی می گوید: «آنها می خواهند به زور بهشت را بخورد ما بدهند».

شبی در خانه ی علی، شش تن از دوستان دور هم نشستند، و رازدارانه گفتند چه دشوار است در کنج تنهایی خود زندانی باشیم، و در ترس و پنهانی دوستی، یا جانوری درباره ی آنچه می اندیشیم، یا سخن می گوئیم، ویا انجام می دهیم، بتواند گزارش دهد.

ایرانی ها می گویند دیوار موش دارد، موش گوش دارد. علی می گفت به چشمان خود نمی تواند نیک باوری (اطمینان) داشته باشد.

زاده شدگان (نسل) دوران انقلاب

رنگ پذیری(تاثیر) انقلاب، در شناسه ی ایرانی آشکار می شود، که یک پدیده ی ویژه ی ایرانی ساخته می شود. در درازای ده سال درها به روی غرب بسته شد(نا گفته نماند، که از همان روز نخست فرستادن نفت به همه ی آن ها از سر گرفته شد)، ملایان کور خرد (متعصب) کوشیده اند که هر شناسه ی فرهنگی که پیش از اسلام بوده و، تا آن جا که شدنی بوده است از میان ببرند، در دوره یی که بخش بزرگی از اسلام آن را بیخردی (جاهلیت) می گویند، در نامه های رسمی به جای، نشانه ها و نام های ایرانی تا آن جا که شدنی بوده است، نشانه ها و نام های اسلامی را به کار برده اند، نشانه های زرتشتی به اسلامی در آمده است، خیابان ها و دوباره نام گذاری شده اند، هر سخنی پیرامون شاهنشاهی پارس در نسک های آموزشی برداشته شده است. چندی بیم آن می رفت، ساختمانی را که برای بزرگداشت فردوسی، که از سنگ های بیرنگ ساخته شده، با استخر بزرگی که در آن ساختمان بازتاب شده، و بلبلان که دور ستون ها ترانه خوانی می کنند، را ویران کنند. افزوده بر این بیم آن می رفت، که پرسپولیس با خاک یکسان شود. ولی آن ها پی بردند، اگر به چنین کاری دست بزنند، مردم یکپارچه در برابر آن ها خواهند ایستاد. و آن ها از این کار دست کشیدند.(۴)

هنگامی که در خانه ی زیبایی فرین، چای می نوشیدیم، او گفت، مردم فرهنگ نا بسامان غربی را پذیرا شدند، ولی ما به زودی پی بردیم شناسه یی که کشورمداران اسلامی آورده اند، آن چیزی که باید باشد نیست، بنابراین در هم آمیختگی نهاد های فرهنگ کهن، خنیاگری، چهره نگاری

و خواندن شاهنامه فردوسی از سر گرفته شد، و ما آن را شاهنشاهی فراموش شده می‌گوییم. سپس خواننده‌ی زیر زمینی به نام یاس آمد، او مردی خوش اندام، با موهای سیاه پرفروغ که بالا زده شده بود، با ریش بلند روی گونه‌ها، و ابروهای پرپشت به مانند دو موز سیاه، و دور گردنش فروهر سیمین بالدار زرتشتی که نشانه‌ی آن است، که آدمی با اندیشه، گفتار و کردار نیک به والایی می‌رسد. او نمونه‌ی بی‌از زادگان (نسل انقلاب) است، که پس از ۱۹۷۹ برومند شده‌اند. و این جوانان دو سوم مردم کشور ۷۵ میلیونی هستند، خسته و باوری به آینده ندارند، همان گونه که سینماگر گُرد، بهمن قبادی نشان داده است، جوانانی (نسلی) نابود شده‌اند. بیشترین شمار آن‌ها کشور را رها می‌کنند، و به اروپا و جاهای دیگر می‌روند. پاره‌ی بی‌از آن‌ها بینشی سرشار از شناسه‌ی کهن ایرانی، و نیز گمان به یگانگی اسلامی دارند. پاره‌ی بی‌از این باورند که تنها ایرانی هستند، برخی تنها مسلمانند. بخش بسیار زیاد جوانان فرهنگ غربی را از برنامه‌های صدا و سیمای ماهواره‌ها و از گیرنده‌های بی‌پروانه دریافت می‌کنند. فرین گفت آن‌ها بیمار روانی بوده و از راستی‌ها به دورند.

یاس درباره‌ی سرایندگان پارسی، نیاکان و رویدادهای گذشته‌ی ایران آوازی خواند. در یکی از سروده‌های بسیار مردمی (شناسه‌ی من) به نمایش رخساره (فیلم) ۳۰۰، درباره‌ی جنگ میان اسپارت یونان و جاویدان‌های پارس در ترموفیلا، که در آن یونانیان را دلیر، بیگناه و شهرمدار (متمدن)، و ایرانیان را ددمنش، تازشگری که شیوه‌ی جنگی آن‌ها نادرست است به نمایش گذاشته است، پاسخ داده است. نمایش این رخساره، از سوی ایرانیان در این جا و در جاهای دیگر واکنش بسیار شدید داشته، و آن‌ها را فرهنگ ستیز خوانده‌اند. یاس در پاسخ این رخساره درباره‌ی پرسپولیس و کورش سروده و به هم میهنان خود را که تنها به گذشته‌ی شکوهمند گذشته‌ی ایران بسنده می‌کنند، سرزنش می‌کند.

غم انگیز است، زیرا که دگرگونی کشورمداری (انقلاب) اسلامی از نخست تا کنون به مانند، دومین تاخت و تاز تازیان است، کوشش سختی برای پیوند با گذشته آشکار می‌شود، و شناسه‌ی ایرانی که در پیوند با اندیشه‌ها، یادمانده‌های کهن در پرسپولیس و آپادانا زنده می‌شود. دوستی با من درباره‌ی بزرگداشت بدون برنامه‌ی پیشین، که به تازگی بر گور، کورش برگزار شده است سخن گفت، او افزود، دو هزار تن در پیرامون آرامگاه کورش گرد آمدند و با تلفن‌های دستی خود پیام پخش می‌کردند، و با خرید چندین هزار بلیت درآبی (ورودی)، نوسازی گور کورش را پشتیبانی کردند. او افزود این بزرگداشت رسمی نبود، هیچ سخنرانی، هیچ آیینی (تشریفاتی) انجام نشد، و تنها برای بزرگداشت کورش و نمایش همبستگی بود.

هنگامی که فرین سخن می‌گفت، با یک جهان درماندگی، سر خود را پایین نگهداشته بود، وی افزود، این برخورد همیشگی با شناسه‌ی ما بوده است، و واکنش آن به شناسه‌ی ژرفی برمی‌گردد. که دردل هر ایرانی، یک شاهنشاه و یک شهبانو جای دارند.

تارنمای فرهنگ ایران

(۱) - شیرین عبادی، هنگام دریافت جایزه نوبل، خود را مسلمان و از سوی فرزند کورش بزرگ خواند، که بنظر می‌رسد این دو با یکدیگر سازگار نمی‌باشند. کورش آزادی ادیان را بمردم سرزمین‌ها پیشکش کرد، ولی تازیانی که برای تاراج و چپاول و ویران کردن سرزمین ایران به آن تاختند، دین خود را نیز بر مردم بزور شمشیر روا داشتند. انگیزه‌گزینه‌ی شیرین عبادی نیز برای جایزه نوبل هنوز بر همگان روشن نشده و بسیار گفته می‌شود که انگیزه‌ی سیاسی - اقتصادی بسود کشورهای اروپایی داشته است. گواه این گفتار، دردرازی سال‌ها، شیرین عبادی

هرگز از زیر پا نهادن آزادی ها، کشت و کشتار مردم بی پناه، بازداشت های خودکامه، بستن روزنامه ها، بازداشت و شکنجه ی نویسندگان و اندیشمندان، از میان بردن نسک ها، بی بهره کردن دیگر پیروان دین ها و دزدهای آشکارو بی حساب دست اندرکاران سخنی نگفته و آسوده بال از کنار آن ها گذشته است.

(۲)- فردوسی به فرهنگ و آیین ایران کهن دل بستگی بی پایانی داشت، با همه ی دشواری ها هرگز آیین خود را رها نکرد، دوبندی های زیر گواه آنست :

زبان کسان از پی سود خویش // بجویند و دین آرند پیش

بریزند خون از پی خواسته // شود روزگار بد آراسته

ز تازی ستمکار تر دیو نیست // در ایران از این دیو باید گریست

آیا براستی فردوسی مسلمان بود؟ آیا سراینده این چامه های می تواند یک مسلمان باشد؟

ز شیر شتر خوردن و سوسمار // عرب را به جایی رسیده ست کار

که تاج کیانی کند آرزو // تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

(۳)- پس از گذشت بیش از پنجاه سال از رخداد های روز های ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ خورشیدی، و پس از گذشت سی سال حکومت اسلامی در ایران، و در گذشتن محمد رضا شاه، و محمد مصدق، هنوز پیروان و دوستداران این پادشاه و نخست وزیر، در میان خود کینه ورزی می کنند، و گروهی آنرا کودتا و گروهی آنرا یک جنبش میهنی می دانند.

(۴)- جمهوری اسلامی برای نابود کردن یادمان های تاریخی ایران روش دیگری را در پیش گرفته است، ساختن سد سیوند و به آب بستن یادمان های تاریخی که هنوز در دل زمین نهفته اند، و نابود سازی آرامگاه کورش بزرگ و تخت جمشید در این راستا می باشد. در گذشته تازیان ایران را ویران کردند، و نسک های دانشی ایرانیان را سوزاندند، و یا به آب شستند، و اکنون بازماندگان آنان یادمان های تاریخی نیاکان ایرانیان را، که از سوی سازمان فرهنگی یونسکو، بنام یادمان های تاریخی جهان شناخته شده اند، به آب بسته اند.